



## تقریر درس خارج فقه فرهنگ آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجة الإسلام قادر بریسم	جلسه	۲	تاریخ	۱۴۰۱/۰۷/۱۴
عنوان ۱	فقه فرهنگ کلان				
عنوان ۲	فصل اول: فقه فرهنگ کلان حاکمیت				
عنوان ۳	مباحث فقه فرهنگ باورها				
عنوان ۴	مبحث سوم: فرهنگ باورهای حاکم بر روابط بین حاکمیت و بین مردم				
عنوان ۵	اصل اول: مسئولیت مشترک در برابر خداوند				
عنوان ۶	اصل دوم: مردمی بودن حاکمان				

### درآمد بحث

بحث ما در بخش سوم از فقه فرهنگ باورهای مربوط به رابطه بین حاکمیت و مردم است؛ گفتیم بخش سوم از فقه فرهنگ باورها مربوط به اصول حاکم بر رابطه بین حاکمیت و مردم البته اصول مربوط به باورها است؛ یعنی باورهایی که باید رابطه بین حاکم و مردم را از لحاظ فرهنگی شکل بدهد. که ما از آن به «فقه فرهنگ باورهای حاکم بر رابطه بین حاکمیت و مردم» تعبیر کردیم.

در اینجا هم چند اصل وجود دارد که اشاره می‌کنیم:

### اصل اول: مسئولیت مشترک در برابر خداوند

اصل اول، مسئولیت مشترک حاکم و مردم بر اساس عبودیت و خضوع در برابر فرمان خداوند می‌باشد.

در جامعه اسلامی یکی از رابطه‌هایی که در عرصه باورها، بین مردم و حاکمیت وجود دارد این است که هم حاکمیت در برابر خدا مسئول است و هم مردم در برابر خدا مسئولند. و این مسئولیت، مسئولیت مشترک است. حاکم در برابر خداوند مسئول است یعنی نسبت به رعیت در برابر خداوند مسئول است یعنی نسبت به حقوقی که راعی یا امام یا حاکم دارد، مسئول است. که ما در جای خود توضیح دادیم که مسئولیت‌های متقابل چگونه است؟ مخصوصاً در بحث وظایف رهبری و مخصوصاً در مسأله عدل سیاسی، در آنجا مفصلاً توضیح دادیم.

هم آیات زیادی از قرآن کریم و هم روایات فراوانی داریم که این رابطه را بر این اساسی که ما گفتیم، تبیین می‌کنند:

از سویی آیات متعددی داریم درباره اینکه حاکمان و برترین حاکمان، انبیاء هستند. حاکمیت از آن انبیاء است، بعد خلیفه‌های آنها. و این را هم گفته‌ایم حاکم اصلی وجود مقدس نبی اکرم صلی الله علیه و آله است و بقیه، جانشینان ایشان در حاکمیت هستند.

در سوره انعام خداوند متعال در مجموعه‌ای از آیات اشاره می‌کند که در طول تاریخ، برترین حاکمان از انبیاء از نسل ابراهیم علیه السلام و همچنین حضرت نوح علیه السلام می‌باشند. آیات مهمی است که از عیون آیات قرآن کریم به حساب می‌آیند. آنجا که می‌فرماید:

﴿وَلَيْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَّنْ نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ \* وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ...﴾

تا آنجا که می‌رسد به:

﴿ذَٰلِكَ هُدَىٰ اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاءُ مِّنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبَطَ عَنْهُمْ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ \* أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَإِن يَكْفُرْ بِهَا هَٰؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ﴾<sup>۱</sup>

گفتیم که اینجا این «وَالْحُكْمَ» یعنی حکومت و فرمانروایی. ما به همه اینها جایگاه حکم دادیم. و حکم یعنی فرمان. اینکه بعضی‌ها از «حکم»، معنای «قضاوت» را فهمیدند، هم بر خلاف لغت و هم بر خلاف سیاق آیات است. تنها قضاوت نیست؛ بلکه قضاوت، فرعی از فروع حکم است. بنابراین، حکم، از آن انبیاء است و حکم یعنی فرمان. و در جای خود توضیح دادیم که مسأله فرمان، مسأله خیلی مهمی است که خداوند حق فرمان، به کسی بدهد. حق بدهد که فرمانش نافذ باشد و وجوب اطاعت داشته باشد. این بالاترین مقامی است که خداوند به بشر عطا می‌کند. و گفتیم اصل در مقام امامت، حق فرمان و اولی الامر بودن است. اولی الامر، یعنی صاحب امر و فرمان، و این مقام، مقام اصلی امامت است. مقامات دیگر ائمه علیهم السلام، فرع این مقامند. از مقام شفاعت گرفته تا هر مقام دیگری. پس این سؤال که آیا ائمه علیهم السلام در سیاست دخالت می‌کردند یا نه؟ سؤال بی‌جهتی است. چرا که امامت یعنی صاحب فرمان بودن و فرمانروا بودن یعنی سیاست و چیز غیر از این نیست.

﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ﴾ هم کتاب از آن آنهاست هم فرمان دست آنهاست، و هم نبوت از آن آنهاست. بعد می‌فرماید: ﴿فَإِن يَكْفُرْ بِهَا هَٰؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ﴾. گفتیم که این آیه اشاره به سنت استبدال دارد. در بحث پیش، گفتیم که در هر دوره از دوره‌های زمانی خدا یکی از امت‌های انبیاء را مأمور اقامه عدل فراگیر می‌کند. و برای اجرای این مأموریت، به این امت، قوت و مکنات می‌دهد.

اقامه عدل در سراسر زمین، مبتنی بر دو میثاقی است که با رهبری، می‌بندند: یکی «میثاق اطاعت» و دیگری، «میثاق نصرت»؛ به این معنا که خداوند متعال از سویی بر اساس میثاق اطاعت: ﴿وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا﴾<sup>۲</sup> و از سوی دیگر بر اساس میثاق نصرت: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّهُمْ لَهَا مِنَ الْجَنَّةِ...﴾<sup>۳</sup>، این مأموریت را به امت‌های انبیاء می‌دهد که باید در سراسر جهان، اقامه عدل کنید.

۱. سوره انعام: ۸۳-۸۹.

۲. سوره مائده: ۷.

۳. سوره توبه: ۹.

اگر به این میثاق اطاعت و نصرت عمل کردند، خداوند این قدرت را برای آنها تداوم خواهد بخشید. اما اگر در این امتحان مردود شدند و دست از میثاق اطاعت و نصرت برداشتند، استبدال می‌کند. یعنی امتی دیگر به جای آنها، جایگزین می‌کند؛ همان‌طور که در مورد قوم بنی اسرائیل می‌فرماید:

﴿فَمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً﴾<sup>۱</sup>

در آیه مورد بحث، یعنی: ﴿فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هُؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ﴾، خداوند به استبدالی که بر امت رسول اکرم صلی الله علیه و آله عارض شد، اشاره می‌کند.

در چند جای قرآن کریم به قضیه استبدال اشاره شده است. نظیر سوره محمد که گفتیم اصلاً این سوره مربوط به این جریان است. یعنی جریان وفاداری و عدم وفاداری به رسول اکرم صلی الله علیه و آله. در این سوره و در آخرین آیه آن می‌فرماید:

﴿وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ﴾<sup>۲</sup>

که در این آیه هم به این سنت استبدال اشاره شده است.

#### مراد از شرک در این آیات

این اشتباه است که این اشکوا را بعضی حمل بر شرک اصطلاحی اعتقادی کرده‌اند. بلکه این نوع شرک، شرک در اطاعت است. قرینه‌هایی وجود دارد که اکثر شرک‌هایی که در قرآن آمده، شرک‌های در اطاعت است. شرک مهمی که قرآن کریم خیلی روی آن تأکید دارد، شرک در اطاعت است نه شرک در عبادت. در بعضی از روایات این مضمون را داریم که آنجا که خداوند می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ أَعَاهَدَ لِيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾<sup>۳</sup> عبادت در اینجا به معنای اطاعت است نه سجده و پرستش.

شاهد ما از این آیات این است که می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾. یعنی اینکه خداوند با کسی تعارفی ندارد. انبیاء با همه مقامی که خداوند به آنها عنایت فرموده است که برترین مقامات است، اما خداوند در مورد آنها می‌فرماید که اگر شرک ورزیدند -و گفتیم که شرک در اینجا به معنای خروج از اطاعت است- تمام آنچه را که به آنان دادیم از آنها پس خواهیم گرفت. این نسبت به کلیه سلسله حاکمان از پیامبران است. یعنی همه پیامبران، موظف به اطاعت از خداوند متعال هستند. مردم هم همین‌طور. همان‌طور که در مورد آنها می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لِيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾<sup>۴</sup>

این آیه هم صریح است در اینکه شرک به معنای شرک در اطاعت است. پس در منطق قرآن، کسانی که از شیطان و اولیای شیطان (طواغیتی مثل آمریکا) اطاعت می‌کنند، مشرکند.

۱. سوره مائده: ۱۳.

۲. سوره محمد: ۳۸.

۳. سوره یس: ۶۰.

۴. سوره أنعام: ۱۲۱.

این، نسبت به عامه پیامبران؛ اما نسبت به خصوص پیامبر اسلام، خداوند آیات متعددی دارد؛ از جمله می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ \* بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾<sup>۱</sup>؛

همان خطابی که برای همه انبیاء داشت، را به برترین آنها و اقرب الاقربینش هم دارد.

در اینجا خوب است به آیات قبل، دقت شود؛ آنجا که می‌فرماید:

﴿لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ \* قُلْ أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ﴾<sup>۲</sup>؛

حاکمیت از آن خداست؛ کلید آسمان و زمین در دستان اوست.

## امتیازات اصل اول

این اصل، دو امتیاز اصلی دارد:

### امتیاز اول: مسئولیت همه در برابر قانون

همه در برابر قانون مسئولند. چه حاکم و چه محکوم. در رابطه بین حاکمان و مردم، همه مسئولند و کسی فوق قانون نداریم. نه اینکه حاکم از قانون، استثناء بشود. در منطق قرآن، مصونیت نداریم. به این معنا که کسی مصون از مؤاخذه و محاکمه و پاسخگویی در برابر قانون باشد؛ بلکه همه برابرند و همه مسئولند.

### امتیاز دوم: مجازات همه در ازاء تخلف

همه در ازاء تخلف از قانون، مجازات و کیفر دارند. یعنی همانطور که در مقابل قانون مسئولند و کسی مصونیت قانونی ندارد، مصونیت کیفری هم کسی ندارد. چنانکه در آیه دیگری خطاب به خود پیامبر اکرم حضرت محمد صلی الله علیه و آله آمده:

﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ \* لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ \* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾<sup>۳</sup>؛

«و اگر او سخنی دروغ بر ما می‌بست، \* ما او را با قدرت می‌گرفتیم، \* سپس رگ قلبش را قطع می‌کردیم»؛

۱. سوره زمر: ۶۵ و ۶۶.

۲. همان: ۶۳ و ۶۴.

۳. سوره الحاقة: ۴۴ - ۴۶.

## اصل دوم: مردمی بودن حاکمان

حاکمان باید مردمی باشند؛ به این معنا که حاکم باید خودش را از مردم بداند. این یکی از باورهای مربوط به رابطه بین حاکمیت و مردم است. یعنی فرهنگ حاکمیت در جامعه اسلامی باید به گونه‌ای باشد که بین مردم و حاکمیت جدایی در نگاه و اعتبار و... نباشد.

در مورد این اصل، مطالب مفصلی وجود دارد که حالا فقط مطلبی را از نهج البلاغه می‌خوانیم و توضیح مفصل آن را در جلسه بعد، بیان می‌کنیم.

در عهدی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر فرموده، چند فقره وجود دارد که مربوط به این اصل دومی است؛ امام علی علیه السلام خطاب به مالک اشتر می‌فرماید:

«وَأَجْعَلْ لِنَدْوِي الْحَاجَاتِ مِنْكَ قِسْمًا تُفَرِّغْ لَهُمْ فِيهِ شَخْصَكَ وَتَجْلِسْ لَهُمْ مَجْلِسًا عَامًّا فَتَتَوَاضَعَ فِيهِ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ وَتُقْعَدُ عَنْهُمْ جُنْدُكَ وَأَعْوَانُكَ مِنْ أَحْرَاسِكَ وَشُرَطِكَ حَتَّى يُكَلِّمَكَ مُتَكَلِّمُهُمْ غَيْرَ مُتَتَعِّعٍ...»<sup>۱</sup>

برای کسانی که به تو نیاز دارند، زمانی معین کن که در آن فارغ از هر کاری به آنان پردازی. برای دیدار با ایشان به مجلس عام بنشین، مجلسی که همگان در آن حاضر توانند شد و برای خدایی که آفریدگار توست، در برابرشان فروتنی نمایی تا سپاهیان و یاران و نگهبانان و پاسپانان به یک سو شوند، تا سخنگویان بی‌هراس و بی‌لکنت زبان سخن خویش بگویند....

و در بخش دیگری از این عهد آمده:

«فَلَا تُطَوِّلَنَّ احْتِجَابَكَ عَنْ رَعِيَّتِكَ فَإِنَّ احْتِجَابَ الْوَلَاةِ عَنِ الرَّعِيَّةِ شُعْبَةٌ مِنَ الضَّيْقِ وَقِلَّةٌ عِلْمٍ بِالْأُمُورِ وَالِاحْتِجَابُ مِنْهُمْ يَقْطَعُ عَنْهُمْ عِلْمَ مَا احْتَجَبُوا دُونَهُ فَيَصْغُرُ عَنْدهُمْ الْكِبِيرُ وَيَعْظُمُ الصَّغِيرُ وَيَقْبَحُ الْحَسَنُ وَيَحْسُنُ الْقَبِيحُ وَيَشَابُ الْحَقُّ بِالْبَاطِلِ...»<sup>۲</sup>

به هر حال، غیبتت از مردم به درازا نکشد؛ زیرا روی پوشیدن والیان از رعیت خود، گونه‌ای نامهربانی است به آنها و سبب می‌شود که از امور ملک آگاهی اندکی داشته باشند. اگر والی از مردم رخ بپوشد، چگونه تواند از شوربختیها و رنجهای آنان آگاه شود. آن وقت، بسا بزرگا، که در نظر مردم خُرد آید و بسا خُردا، که بزرگ جلوه کند و زیبا، زشت و زشت، زیبا نماید و حق و باطل به هم بیامیزند....

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

۱. نهج البلاغه؛ ص ۴۳۹.

۲. همان؛ ص ۴۴۱.